

A Reflection on the Customs of *Samak-e Ayyar* Story

Eshagh Toghiani

Professor of Language and Persian Literature, University of Isfahan, etoghiani@yahoo.com

Azadeh Poudeh *

PhD student of Language and Persian Literature, University of Isfahan, a.poudeh@gmail.com

Abstract

Samak-e Ayyar is the ancient Persian folk story that was written in the sixth century by Faramarz Ibn Khodadad Al-Arjani. Of course, according to some evidence, the story goes back to the pre-Islamic history. Considering that no scheduled work is available in the field of customs of early people, this story is a valuable reference to achieve some customs and historical sociology of the deceased that has been remained unclear. This study has dealt with some customs and feasts of kings and some groups of manliness named the chivalrous. This story has been originally based on their chivalries. The study also aims at mentioning customs that have not been mentioned yet or if they have been dealt, their details have not been considered.

Key words: *Samak-e Ayyar*, Customs, Combat, Festivity, The Chivalrous

* Corresponding author

تأملی در آداب و رسوم داستان سمک عیار

اسحاق طغیانی* - آزاده پوده**

چکیده

سمک عیار کهن‌ترین داستان عامیانه فارسی است که فرامرز بن خداداد الارجانی آن را در سده ششم به نگارش درآورد. اصل این حکایت با استناد به شواهدی، به تاریخ قبل از اسلام بازمی‌گردد. تقریباً هیچ اثری درباره آداب و رسوم مردمان گذشته در دست نیست؛ به همین سبب این داستان مرجع بسیار ارزشمندی برای دستیابی به برخی از آداب و رسوم و به‌طور کلی جامعه‌شناسی تاریخی گذشتگان است که مبهم مانده است. درحقیقت اصل این داستان بر پایه عیاری‌های پادشاهان و گروهی از جوانمردان با نام عیاران بنا شده است؛ در این مقاله برخی از آداب بزم و رزم آنان بررسی می‌شود. به این آداب و رسوم و یا جزئیات آن تاکنون اشاره‌ای نشده است.

واژه‌های کلیدی

سمک عیار؛ آداب و رسوم؛ رزم؛ بزم؛ عیاران

۱- مقدمه

درباره معنای واژه فولکلور چنین گفته‌اند: «کلمه فولکلور، مرکب است از دو جزء «فولک» Folk و «لر» که جزء اول را در فارسی به مردم، توده، عامه، خلق و عوام ترجمه کرده‌اند و بخش دوم را به دانش، آگاهی، دانستن، معلومات، حکمت و کلماتی از این‌گونه برگردانده‌اند. درمجموع مترجمان پارسی‌زبان در برابر فولکلور، اصطلاحات فرهنگ مردم، فرهنگ توده، دانش عوام، حکمت عامیانه، فلسفه عوام، معرفت عامه، اخلاق عامیانه، توده‌شناسی و عباراتی از این قبیل آورده‌اند» (بیهقی، ۱۳۶۷: ۱۸).

قصه‌ها، داستان‌ها و افسانه‌ها قسمتی از ادبیات عامیانه است که در فولکلور بررسی می‌شود؛ ادبیاتی که مردم عامه و عادی در سال‌های بسیار دور مخاطب اصلی آن بوده‌اند. مردمی که خواندن و نوشتن نمی‌دانستند و برای سرگرمی و تفریح گرد هم جمع می‌شدند تا قصه‌گویان بساط قصه‌گویی خود را پهن کنند و برای آنان، قصه‌ها و افسانه‌های کهنی را

* استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران etoghiani@yahoo.com

** دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران (نویسنده مسوول) a.poudeh@gmail.com

روایت کنند که به صورت شفاهی به آنها منتقل شده بود.

داستان‌ها و افسانه‌های قدیمی جزء کهن‌ترین آثاری است که از اندیشه و تخیل بشر باقی مانده است. به‌طور قطع، قبل از آنکه انسان به دوران تاریخی وارد شود و وقایع زندگی خود را به یاری نقوش و علائم بر جای گذارد، افسانه‌ها و قصه‌ها را برای مدتی طولانی در تارکخانه ضمیر و حافظه خود نگاه می‌داشت و سینه‌به‌سینه به آیندگان می‌سپرد (محبوب، ۱۳۸۷: ۱۲۲).

«یک دسته از روایات و [داستان‌های] پهلوانی شامل یک رشته بسیار دراز از روایات عیاری - پهلوانی عامیانه است که قهرمانان آنان نه ارتشتاران اشرافی، بلکه عموماً از میان مردم کوچه و بازارند. این ویژگی اجتماعی معرف تعلق این روایات به دوران ایجاد شهرها و شهرنشینی در ایران است... معروف‌ترین این گونه روایات پهلوانی، داستان سمک عیار است» (بهار، ۱۳۷۳: ۷۷).

داستان سمک عیار از فرامرز بن خداداد الارجانی قدیمی‌ترین داستان عامیانه فارسی در سده ششم است؛ اما با توجه به شواهد موجود در این داستان، بزرگانی مثل محبوب و خانلری و... بر این باورند که اصل این اثر به دوران قبل از اسلام بازمی‌گردد. شواهدی مانند وجود نام‌های ایرانی، زیاده‌روی در شراب‌خواری، ساخت ملوک‌الطوایفی، ازدواج با محارم، سوگند خوردن به زند و پازند و نار و نور، نام شاهان ایرانی مثل کیومرث و جمشید و... یکی دیگر از علت‌های بسیار مهمی که باید به مطالب بالا افزود این است که اصول فتوت‌نامه‌های بعد از اسلام مطابق با اصول تصوف است و اصول و آیین عیاری و جوانمردی در این داستان اصلاً با این اصول هماهنگ نیست.

از مهم‌ترین امتیازهای این داستان و درکل داستان‌های عامیانه، آشنایی و شناخت آداب و رسوم و اصول و روش زندگی دوره‌ای است که داستان در آن به رشته تحریر درآمده است. کتاب‌ها و مقاله‌هایی درباره داستان سمک عیار و آداب و رسوم آن نوشته شده است؛ آدابی مثل دیدن طالع نوزاد، آداب نوروز، ازدواج، سوگواری، نثار، پوشش، میهمانی و... (ر.ک. میرباقری فرد، ۱۳۸۸: ۲۰۹ - ۲۲۴)؛ (گرگی، ۱۳۹۱: ۲۸ - ۳۰). در این مقاله سعی شد آداب و رسومی شرح شود که تاکنون در پژوهش‌ها با دقت به آنها توجه نشده است و یا با بی‌دقتی به جزئیات آن نگریسته‌اند.

از گذشتگان هیچ کتاب مستقلی درباره آداب و رسوم و فرهنگ مردم و دربار و گروه‌های مختلف از جمله عیاران در دست نیست؛ اما کتاب‌های افسانه و داستان تاحدی این تاریکی و ابهام را می‌تواند روشن کند. دربار مرزبان‌شاه و خورشیدشاه و همین‌طور اعمال بازیگر قصه، سمک، در داستان به دقت شرح داده شده است؛ نویسنده بی‌شک جزئیات آن را از روی دربار عصر خود می‌آفریند و بسیاری از آداب و رسوم آن روزگاران را به خوانندگان ارائه می‌کند. نویسنده در حقیقت تاریخ را این چنین تکمیل می‌کند؛ زیرا هسته اصلی افسانه‌ها و حکایت‌ها یک واقعه تاریخی است (محبوب، ۱۳۸۷: ۶۴ - ۶۵).

۱-۱ پیشینه پژوهش

کتاب شهر سمک (ناتل خانلری: ۱۳۶۴) از نخستین و بهترین آثاری است که به آداب و رسوم داستان سمک اشاره‌هایی داشته است. پس از آن از کتاب ارزشمند *ادبیات عامیانه ایران* (محبوب: ۱۳۸۷) می‌توان یاد کرد. مقاله‌های «آداب و رسوم دربار شاهان در داستان سمک» (میرباقری فرد: ۱۳۸۸)، «نان و نمک خوردن» (صیرفی: ۱۳۸۸) و «آداب بزم و رزم در سمک عیار» (گرگی: ۱۳۹۱) نمونه‌هایی دیگر از پژوهش در این باره است.

۲-۱ ضرورت پژوهش

خواننده پس از مطالعه موشکافانه داستان سمک و کتاب‌ها و مقالات درباره آن، درمی‌یابد که به تعدادی از این آداب و

رسوم توجه نشده است و اگر هم نامی از این آداب برده می‌شود، بدون توجه به اصول و قوانین آن است؛ زیرا سمک عیار اثری است که باید بسیاری از مطالب را از لابه لای کلمات و جملات و پیوند دادن آنها با یکدیگر دریافت و تنها به چشم یک داستان به آن نگریست. چه بسا توجه به این ظرافت‌ها به حل مشکلات متون بسیاری پس از سمک کمک کند.

۲- خلاصه داستان

مرزبان شاه، حاکم حلب در آرزوی داشتن فرزندی است. او باتوجه به طالعش با گلنار، دختر حاکم عراق، ازدواج می‌کند. از این پیوند، پسری بسیار زیبا متولد می‌شود و او را خورشید می‌نامند. خورشید در هفده سالگی، زمان رفتن به شکار، عاشق مه‌پری، دختر فغفور چین، می‌شود. پس از آن، در پی مه‌پری به چین می‌رود و با عیاران آشنا می‌شود و داستان سمک و عیاری‌های او و جنگ‌های طولانی برای وصال با مه‌پری آغاز می‌گردد. در طول این سال‌ها، مه‌پری و خورشیدشاه بارها و بارها از هم جدا می‌شوند؛ اما در پایان به وصال هم می‌رسند. مه‌پری هنگام وضع حمل همراه با فرزندش می‌میرد؛ اما همچنان جنگ‌ها، خونریزی‌ها، عیاری‌ها و ترفندهای سمک و یارانش محور اصلی داستان باقی می‌ماند. از ازدواج خورشیدشاه و آبان‌دخت، دختر یکی از زنهارداران داستان، کودکی به نام فرخ‌روز متولد می‌شود. در طالع فرخ‌روز می‌بینند که او بارها از پدر و مادرش جدا می‌شود؛ ولی سرانجام آنها را بازمی‌یابد و هشتاد سال بر مناطق وسیعی فرمانروایی می‌کند. دشمنان سمک از دست عیاری‌های او ناتوان می‌شوند و به جادوگران پناه می‌برند. مرزبان‌شاه، پدر خورشیدشاه به دیدار فرزندش می‌شتابد که سالهاست او را ندیده است؛ دشمنان در همین زمان آبان‌دخت و فرخ‌روز را می‌دزدند و مادر و فرزند را از هم جدا می‌کنند. سمک به جستجوی آنها می‌رود و خورشیدشاه به پاس همه زحمت‌ها و جسارت‌های سمک، او را عالم‌افروز نام می‌نهد. پس از بالیدن فرخ‌روز و عاشق شدنش بر زیباترین دختر داستان به نام گلبوی، طوطی شاه دختر را می‌رباید و جنگ‌ها ادامه می‌یابد. خورشیدشاه در بیشتر این نبردها به پیروزی می‌رسد و بر مناطق تحت سلطه‌اش افزوده می‌شود. گلبوی چندین سال در اسیری به‌سر می‌برد. هر بار که سمک او را آزاد می‌کند تا به فرخ‌روز برساند، باز گرفتار می‌شود و این دوری ده سال به طول می‌انجامد. پس از آنکه سمک، گلبوی را آزاد کرد، فرخ‌روز در یک شب با گلبوی و شروان‌بشن و گیتی‌نمای و چگل‌ماه ازدواج می‌کند و همه را به زنی می‌گیرد. سمک برای آزادی مردان‌دخت، یکی از پهلوانان زن داستان، به سرزمین پریان می‌رود و پس از گشودن طلسم‌هایی، حاکم سرزمین پریان را شکست می‌دهد. کرینوس یکی از دشمنان خورشیدشاه، برادرش قاطوس را در جنگ از دست می‌دهد و به انتقام خون برادر، خورشیدشاه را می‌کشد. با کشتن خورشیدشاه عادل، طوفان عظیم و سیاهی برمی‌خیزد و تا دو روز ادامه می‌یابد و چندین هزار نفر کشته می‌شوند. بعد از مدتی فرخ‌روز به پادشاهی می‌رسد؛ پسرش مرزبان از گلبوی متولد می‌شود و همان شب با مردان‌دخت ازدواج می‌کند. زنی به نام تاج‌دخت، برادرش را در جنگ با خورشیدشاه از دست می‌دهد و فتنه‌ها و آشوب بسیاری ایجاد می‌کند. در پایان زمانی که مرزبان‌شاه دوساله می‌شود، تاج‌دخت سر چهار زن فرخ‌روز را به شکل دردآور و وحشیانه‌ای جدا می‌کند و مرزبان‌شاه را با خود می‌برد. در پایان ناتمام این داستان سمک از به هزیمت رفتن فرخ‌روز آگاه می‌شود.

۳- آداب و رسوم عیاران

داستان سمک عیار، حکایت عیاری‌ها، پهلوانی‌ها و نبردهایی در دوره خاصی از تاریخ است. به همین سبب به نظر رسید

به‌جای رسوم دیگر، ابتدا آداب عیاری بررسی شود.

۱-۳ به شادی خوردن: نخستین گام برای پیوستن به عیاران به شادی خوردن بوده است؛ به این معنی که عیار تازه‌وارد با دیگران پیمان می‌بندد و حلقه ارادت در گوش می‌افکند. منظور از شادی خوردن، نوشیدن آب و نمک است که به آن کأس فتوت یا جام جوانمردی می‌گفتند و هدف از این کار نمادین، نگهداری حق نمک بوده است. شادی خوردن به معنای شاگردی و خدمتکاری نیز آمده است (صیرفی، ۱۳۸۸: ۱۰ - ۱۳). «شادی خواری خود انواعی دارد. کسانی که هم‌شأن هستند، به شادی رقیقی و برادری همدیگر می‌خورند. اگر کسی به شادی فردی بالاتر از شأن خود می‌خورد، درواقع به‌نوعی، ارادت و چاکری وی را بر عهده می‌گیرد؛ اما اگر کسی که شأن‌الایی دارد و به شادی افراد پایین دست می‌خورد، این در حکم لطف و نواخت فرد نام‌برده است. در مراسم شادی‌خواری، عیار نو باید از جای برخیزد، قدح شراب را بردارد و برابر سر خود بالا ببرد و نام استاد را بگوید و آنگاه قدح شراب را یک باره بنوشد» (دلدار بناب، ۱۳۸۴: ۴۷).

شادی خوردن مهم‌ترین اصطلاح عیاری در این داستان است که باید به نکاتی چند در باب این اصطلاح در کتاب سمک عیار اشاره کرد:

(الف) در این داستان، اصطلاح شادی خوردن بیشتر در معنی ارادت و خدمتکاری و دوستداری به کار رفته است (ارجانی، ۱۳۶۹، ج ۴: ۴۲۶).

(ب) در این داستان سخن از خوردن آب و نمک نیست و قدح شراب را در دست می‌گرفتند و به شادی می‌خوردند (همان، ۱۳۶۷: ۱۸۴).

(ج) عیاران بیشتر برای خدمتگزاری به سمک، شراب می‌خورند؛ اما به‌ندرت این عمل درباره افراد دیگر نیز مطرح شده است (همان، ۱۳۶۹، ج ۴: ۱۳۴).

(د) شادی خوردگان سمک، تنها از منطقه او نیستند. چه‌بسا در ماچین نیز شادی خوردگان زیادی دارد (همان، ۱۳۴۳: ۹۸).

(ه) بسیاری از شادی خوردگان سمک او را اصلاً ندیده‌اند؛ حتی زمانی که در کنار او هستند، وی را نمی‌شناسند (همان، ۱۳۶۷: ۱۰۷). گاهی این نادیدگان سمک در قالب سپاهی عظیم درمی‌آمدند (همان، ۱۳۶۳: ۳۵۳).

(و) هنگام به شادی خوردن بر پای می‌خواستند و به شادی سمک می‌خورند (همان، ۱۳۶۷: ۱۴۶).

(ز) از هر دو اصطلاح شادی برادری و شادی رقیقی خوردن نیز استفاده شده است که گویا شادی رقیقی خوردن مقامی والاتر از شادی برادری خوردن داشته است (همان: ۳۷۰).

(ح) گاهی در یک خانواده، همگی شادی‌خورده سمک بوده‌اند (همان، ۱۳۶۹، ج ۵: ۲۳۵).

۲-۳ رسم برادری و خواهری عیاران

در این داستان رسم است که وقتی عیاری به عیار دیگر و یا به پهلوانی و یا حتی به فرد عادی‌ای برخورد می‌کند که با یکدیگر قصد انجام عملیاتی را دارند، دست همدیگر را می‌گیرند و به پروردگار و نور و نار و... سوگند می‌خورند که برادر، پشت و پناه و وفادار به یکدیگر باشند. گاهی در این مراسم بیش از دو نفر شرکت می‌کردند: «سمک عیار گفت ای نیال، تو مرا برادری، بلکه عزیزتری که مرا جانی... پس نیال با سمک عیار و سرخ ورد هر سه سوگند خوردند که به یزدان دادار به نور و نار و به قدح مردان و به اصل پاکان و نیکان که با هم یار باشیم و دوستی کنیم و به جان از

هم بازنگردیم و مکر و غدر و خیانت نکنیم...» (همان، ۱۳۴۳: ۱۵). البته همیشه نیز به سوگند خود پایدار نمی ماندند. برای نمونه نیال با سمک قسم برادری می خورد؛ اما در بخشی از داستان با آنکه مقصر اصلی خود اوست، کینه سمک را به دل می گیرد و قصد می کند تا سمک را هلاک کند (همان، ۱۳۶۷: ۱۴۶). سوگند برادری خوردن به اندازه ای برای سمک حرمت دارد که اگر دشمن این قسم را بر زبان می آورد، به جان او زینهار می داد (همان، ۱۳۴۳: ۱۸۴).

زمانی که مرد عیاری با زنی مواجه می شد که قرار بود برای او کاری انجام دهد و یا زمانی را در کنار هم سپری کنند، همان دم او را به خواهری قبول می کرد. حتی در قسمتی از داستان، سمک با زیارویی برخورد می کند و برای آنکه به او به چشم خطا ننگرد، با وی پیمان خواهر و برادری می بندد: «... دختری دید که تا عالم افروز [سمک] بود به جمال آن دختر ندیده بود... گفت ای دختر! دست به من ده. دختر دست به وی داد. گفت به گواهی یزدان... مرا به برادری قبول کردی؟ دختر گفت کردم. بدین جهان و بدان جهان. عالم افروز گفت من ترا به خواهریت پذیرفتم» (همان، ۱۳۶۳: ۱۲۸-۱۲۹). سمک تاحلی حرمت دارد و مقامش نزد شاهان والاست که آنها او را به برادری می گیرند و خواهر عیار سمک را خواهر خود می نامند: «[سمک] گفت: ای شاه به حکم آنکه شاه مرا برادر خوانده است او را به خواهری قبول کند. شاه دست وی بگرفت و با وی خواهری و برادری بگفت» (همان، ۱۳۴۳: ۱۵۴).

۳-۳ آلات همراه عیاران

عیاران همیشه همراه خود وسایل و لوازمی برای اعمال عیاری و همچنین دفاع از خود داشتند. آلات و لوازم آنان در این داستان عبارت است از: کمند، کارد، سوهان، دشنه، خنجر، کتاره، میان بند، زر، آتش زنه، قلبتین، انبر، کیسه دارو، زره دامن، گاز، نمد (همان، ۱۳۶۳: ۴۰۱). داشتن دو کمند و یا وسایل نامه نگاری در این روایت تنها ویژه سمک است. زر یکی از ابزارهایی است که تاکنون جزء آلات همراه عیاران به شمار نمی آمد؛ اما خود سمک نیز بر بودن همیشگی آن نزد عیاران تأکید داشت؛ زیرا بسیاری از موانع و مشکلات با آن حل می شد: «... که آن قوم همه وقت با زر می بودند و جامه و کلاه و کمر و کارد و میان بند و آنچه بدین مانند...» (همان، ۱۳۶۲: ۵۰) و (همان: ۱۸۶). البته در داستان های عیاری دیگر نیز این نمونه ذکر شده است؛ مثلاً در شاهنامه به رفتن اسفندیار به رویین دژ برای رهایی خواهرانش و زربخشی او در هیأت بازرگانان اشاره شده است.

درباره کیسه دارو باید گفت که در آن، هم داروهای تغییر چهره موجود بوده است و هم مقداری بیهوشانه که برای اسیرکردن و یا نابودی دشمن استفاده می شده است و در کتاب شهر سمک به طور کامل به چگونگی استفاده از آن اشاره شده است. زمانی که افراد بیهوش می شدند، سمک برای به هوش آوردن آنها از دو روش استفاده می کرد؛ گاهی آب در بینی آنها می ریخت و گاهی با ریختن دارویی در حلق آنان و جنباندنشان، قی می کردند و به هوش می آمدند: «در حال آب در بینی سرخ کافر افکند و او را بمالید و بجنبانید تا قی کرد و به هوش باز آمد...» (همان، ۱۳۴۳: ۳۱۲) و (همان، ۱۳۶۷: ۴۶).

در داستان بیژن و منیژه، پس از آنکه منیژه داروی بیهوشی به بیژن می دهد، برای به هوش آوردن او، روغن بنفشه و بادام در دماغ او می ریزد. در سمک عیار از ترکیب بیهوشانه سخنی در میان نیامده است؛ اما در *دارب نامه بیغمی* این چنین روایت شده است: «خواجه ای بازرگان را قدری داروی بیهوشانه از افیون مصری و از خربنگه و تفت یزدی و بیخ کبر مصری معجون ساخته داشت، قدری در طعام آلود...» (بیغمی، ۱۳۳۹: ۲۷)

سمک همراه با تغییر چهره، لباس نیز تغییر می داد و خود را در لباس های گوناگونی مانند لباس سرهنگان، مطربان، گدایان، ترکان، حمالان، روستاییان، زاهدان، شهریان، خادمان، فرنگیان، فراشان، لباس دشمن و به ویژه به لباس زنان

درمی آورد: «گفت چادر و موزه بیاور. بیاورد. عالم افروز دارویی چند بخواست و بساخت و در روی مالید که او را خود ریش کوچک بود... آنچه مانده بود باز کرد و چادر درسرکشید...» (ارجانی، ۱۳۶۷: ۳۵۶).

۴-۳ زینهارداری عیاران

از دیگر رسوم عیاران زینهارداری آنان است. اگر شخصی به زینهار آنان می‌آمد، حتی اگر دشمن آنان بود و یا از روی فرض و گمان قتلی کرده بود، باز زینهارش می‌دادند. این اصل شامل جوانمردان ناآشنا با آداب عیاری نیز می‌شد. در این داستان جوانمردانی مثل غورکوهی و ماهوس، پیشوای دره خونیان، وجود دارند که سمک عیار و زینهاردار، خود به زینهار آنها می‌رود و آنها تا پای جان و کشته شدن بسیاری از مردمانشان از او حمایت می‌کنند: «... گفت: ای پهلوان، اکنون شما زینهارداران منید و من جان و مال و فرزندان از بهر شما فدا کنم...» (همان، ۱۳۴۳: ۱۸۷).

۵-۳ شب‌روی عیاران

عیاران فقط در شب به دنبال اهداف و عیاری‌هایشان می‌رفتند. این اهداف و اعمال عبارت بود از: دستگیری و یا کشتن دشمن، آزادکردن دوستان و یا اسیران، ربودن مال و طلا و جواهر از دشمن، نقم بردن و... از قوانین شب‌روی طی کردن راه بی‌راه بود. آنان از راه شناخته‌شده و مستقیم عبور نمی‌کردند: «سمک عیار برخاست و کمر شب‌روی بر میان بست و به قصد آنکه بیرون رود و طلب آتشک و سرخ‌ورد کند» (همان: ۴۷-۴۸). البته سمک، در نمونه‌های بسیار نادر، در روز نیز به کارهای عیاری می‌پرداخته است (همان، ۱۳۶۲: ۱۳۵).

۶-۳ نقم‌بردن عیاران

نقم‌بردن یکی از اصول و رسوم عیاران است. خواننده در میان وقایع داستان و سخنان عیاران در این باب، درمی‌یابد عیاران زمانی که به قلب لشکرگاه دشمن دسترسی نداشتند از این روش بهره می‌بردند؛ هم‌چنین چیزهایی که از نظرشان پنهان بود با این روش کسب می‌کردند. در نقم‌بردن ملاک‌هایی مطرح بود، مثلاً سرعت کار و بیرون‌آمدن از همان جایی که نشان کرده بودند. زمان آغاز حفرکردن سوراخ را به «در نقم نشستن» تعبیر می‌کردند: «چون سنبان با شاگردان در نقم نشستند و زمین ببردند تا به زیر خیمه [ای] آمدند که شاه جام [را] در آن خیمه باز داشته بودند. نیم‌شب جام تکیه کرده بود که زمین در زیر پهلوی وی بلرزید...» (همان، ۱۳۶۹، ج ۴: ۱۲۷).

۷-۳ نوع درزدن عیاران

عیاران در دق‌الباب نیز رسم ویژه‌ای داشته‌اند و تنها در یک قسمت داستان به این نکته اشاره شده است. با این روش ویژه صاحب‌خانه متوجه می‌شد که فرد پشت در یک عیار است: «از این جانب عالم‌افروز (سمک) بر در سرای زرین آمد، دانست که در چون باید زدن، عیاران داند، حلقه بر سندان زد. زرین گمان برد که روزافزونست که بازگشت...» (همان، ۱۳۶۷: ۳۱۵).

۸-۳ انتقال دشمن با صندوق‌های چوبی

عیاران زمانی که می‌خواستند دشمن، دوست و یا حتی شاهان دشمن را از میان لشگر برابیند، بعد از بیهوش کردن، او را در صندوق چوبی می‌نهادند و صندوق‌های دیگر را نیز از طلا و جواهر و یا اشیاء باارزش پر می‌کردند و وی را همراه با صندوق اصلی به راحتی از میان دشمن عبور می‌دادند؛ بدون آنکه کوچک‌ترین تردیدی نسبت به آنها ایجاد شود: «عالم‌افروز (سمک)... پاره‌ای بیهوشانه بر سر شمع ریخت و خود دست بر دماغ گرفت... هر دو از حال برفتند و بیهوش افتادند. عالم‌افروز... دو صندوق بیاورد صندوقی خالی و صندوقی پر از زر و جواهر. طوطی‌شاه را در صندوق

گذاشت...» (همان، ۱۳۶۳: ۳۱۹). البته در داستان‌های عیاری متأخرتر، از این روش جابه‌جایی استفاده نمی‌شد. دشمن را پس از بیهوش کردن در گلیم می‌پیچیدند و بر دوش می‌کشیدند و می‌بردند (حکیم، ۱۳۸۴: ۸۳، ۱۶۲، ۲۱۵).

۹-۳ روش کشتار عیاران

عیاران این داستان همیشه در حال کشتار و سربریدن دشمن هستند. پربسامدترین روش کشتن آنها سربریدن با کارد، دشنه و خنجر است. گاه آنها جسد و سر بریده را رها می‌کردند و گاه برای طعنه، هیچ‌انگاشتن و خوارکردن دشمن، سر پهلوانان طرف مقابل و حتی گاه تن بی‌سر مقتول را می‌آویختند: «عالم‌افروز چون ایشان را بدید خرم شد. گفت: زود یک یک را می‌برید و از کنار منظر می‌آویزید. همه را بردند و بیاویختند؛ چهل و یک مرد» (ارجانی، ۱۳۶۹، ج ۴: ۱۳۵). البته اگر مقتول زن بود، جسد او را دفن می‌کردند؛ گویا رهاکردن جسد یک زن را زشت می‌دانستند و حتماً باید آن را می‌پوشاندند: «پس آن کنیزک بکشتند و پنهان کردند در خاک، ازبهر آنکه زن بود» (همان: ۲۰۳).

۴- آداب رزم

۴-۱ انواع طبل و کوس‌ها و رسوم ویژه آن

در جنگ‌ها از چهار نوع کوس و یا طبل استفاده می‌شد که در داستان به این نام‌ها آمده است: کوس حربی (بوق جنگ، دهل جنگ)، کوس آسایش، کوس رحیل (طبل رحیل)، طبل باز. الف) کوس حربی: یکی از دو طرف جنگ زمانی این کوس را می‌زدند که قصد جنگ داشتند. آنان با نواختن این کوس به دشمن اعلام می‌کردند آماده جنگ هستند و زمان درگیری فرارسیده است: «آواز بوق جنگ برخاست؛ که لشکر خورشیدشاه روی به میدان نهادند و صف‌های لشکر راست بداشتند» (همان، ۱۳۶۷: ۲۱۴).

زمانی که دو گروه ستیزه‌جو با بانگ کوس حربی در برابر یکدیگر صف‌آرایی می‌کردند، نخست پهلوانان و جنگ‌آوران به میدان می‌آمدند. اصولاً این پهلوانان شناخته‌شده بودند و نیازی به معرفی نداشتند. قبل از آنکه جنگ تن‌به‌تن آغاز شود، یکدیگر را با سخنانی خوار می‌کردند و قدرت خود را به رخ یکدیگر می‌کشیدند. پس از آن به نیزه دست می‌بردند تا حلدی که نیزه‌ها می‌شکست؛ سپس شمشیر را از نیام بیرون می‌کشیدند و سپر بر سر می‌گذاشتند تا آسیب نبینند، تیغ‌ها نیز به سبب شدت ضربه‌ها می‌شکست. پس از آن، تیر و کمان به دست می‌گرفتند و آن‌قدر بر هم تیر می‌زدند تا تیری در تیردان باقی نمی‌ماند. سپس نوبت به گرز گران می‌رسید که گرز، سلاح مردان بود و تیر و کمان سلاح ترسوها. وزن گرزها متفاوت بود؛ هرچه پهلوان، قدرتمندتر، گرز او هم سنگین‌تر بود؛ به‌حدی که چند نفر گرز او را به میدان می‌آوردند. گرز فرخ‌روز یکی از سنگین‌ترین گرزهاست. اگر در این مرحله نیز با هم برابری می‌کردند، از اسب پیاده می‌شدند و بدون اسب می‌جنگیدند؛ اما همیشه این‌گونه جنگ‌ها به مرحله آخر نمی‌رسید و در همان مراحل آغازین یکی از دو طرف کشته و یا به اسارت گرفته می‌شد و یا اصلاً طبل آسایش به صدا درمی‌آمد و هر دو طرف باید باز می‌گشتند (همان، ۱۳۶۹، ج ۴: ۱۰۶).

ب) کوس آسایش: یکی از دو طرف جنگ در غروب این کوس را می‌نواختند. در این زمان وقت جنگیدن گذشته بود و یا بیم آن می‌رفت که یکی از پهلوانان مشهور در برابر پهلوان حریف هلاک شود. دو طرف جنگ با شنیدن صدای طبل آسایش باید بازمی‌گشتند؛ حتی اگر یک ضربه به کشتن دشمن مانده بود: «شهران وزیر گفت: ای شاه، دبور زخم یافته است و خون بر روی او روان گشته، نباید که او را رنجی رسد. بفرمای تا طبل آسایش بزنند. درحال بفرمود تا طبل

آسایش بزدند و هر دو از میدان بازگشتند...» (همان، ۱۳۶۷: ۶۰).

ج) کوس رحیل: این طبل زمانی به صدا درمی‌آمد که سپاهیان قصد حرکت به سمتی داشتند و یا به دنبال دشمن عقب‌نشینی کرده می‌رفتند تا شهر او را تسخیر کنند: «شاه بفرمود تا طبل رحیل بزدند. سپاه روی به راه نهادند تا به شهر محترقات رسیدند. پیرامون شهر فروگرفتند...» (همان، ۱۳۶۹، ج ۴: ۳۵۹).

د) طبل باز: در تعریف این طبل گفته‌اند: «دهل خردی که پیش کوهه زین برای شکارکردن ملوک بزنند» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل طبل). از این طبل در دو قسمت داستان یاد شده است؛ اما هیچ پیوندی با تعریف ارائه شده از این طبل ندارد. متأسفانه مشخص نشد در این داستان این طبل را چه زمانی می‌زده‌اند: «... تو بدان جانب رو و طبل باز بزن تا من از این جانب که لشکر اندک‌اند... مردان دخت از این جانب طبل باز فروگرفت که تا جهان است فرخ‌روز فرخ‌بار...» (ارجانی، ۱۳۶۹، ج ۵: ۳۵۸)؛ «... لشکر [دید] فرود آمده و طبل باز می‌زنند و نعره و فریاد می‌دارند و نشاط می‌کنند چون کسانی که مصاف خواهند» (همان: ۵۱۹).

۲-۴ سراپرده زدن در جنگ

زمانی که پادشاه قصد جنگ داشت، فرمان می‌داد که سراپرده او را خارج از شهر زنند و این نشانه اعلام جنگ بود (همان، ۱۳۶۲: ۱۰۶). در این روایت این عمل فقط ویژه شخص شاه نیست. در قسمتی از داستان چگل‌ماه، خواهر طوطی شاه که یکی از پهلوانان بی نظیر زن داستان است، سراپرده به بیرون شهر می‌برد؛ البته او نیز از خاندان شاهی است: «چگل‌ماه، صد هزار سوار و سی پهلوان صاحب‌کلاه داشت... چگل‌ماه بفرمود که سراپرده من از شهر بیرون برید... پهلوانان جمله حاضر آمدند...» (همان، ۱۳۶۳: ۳۲۳).

۳-۴ توافق در زمان آغاز جنگ

در جنگ، هر دو گروه دشمن باید بر زمان آغاز جنگ توافق داشته باشند؛ مثلاً اگر یک جانب کوس حربی نزنند و یا برای آماده کردن نیرو فرصت خواهد و یا حتی آیین سوگواری یکی از بزرگان را داشته باشد، طرف مقابل به جنگ نمی‌پرداخته است: «از این جانب قزل‌ملک جنگ نمی‌خواست و خورشیدشاه با پهلوانان گفت ایشان به جنگ بیرون نمی‌آیند... پهلوانان گفتند... ایشان از غم قطران مصاف نخواهند. خورشیدشاه گفت چنین کنیم... قزل‌ملک یکی را گفت برو ایشان را بگویی که ما را پاره‌ای ناخوش است. به جنگ نمی‌پردازیم تا وقت باشد...» (همان، ۱۳۶۲: ۱۰۵).

۴-۴ رسوم تیراندازی

از آیین‌های تیراندازی در مصاف این بود که هرکس فقط سه تیر می‌توانست در کمان گذارد و به سمت دشمن پرتاب کند و بیش از این اجازه پرتاب نداشت: «چون صف هر دو سپاه راست شد از لشکر جام، الماس با دوازده هزار مرد تیرانداز بیرون آمد، قاعده ایشان چنان بود که هر یکی سه چوبه تیر بیش نینداختی» (همان، ۱۳۶۹، ج ۴: ۱۸۱).

۵-۴ لباس جنگ‌آوران

راوی در وصف لباس پهلوانان نام‌آور می‌گوید لباس آنها چهارده پاره سلاح داشت. گویا داشتن این تعداد سلاح در لباس رزم، نمایانگر کامل‌ترین نوع لباس جنگی بوده است: «... بر اسبی بادپای سوار گشته و خود را به چهارده پاره سلیح رزم آراسته، چنان‌که هرکه او را می‌دید آفرین می‌کرد از چالاکی وی» (همان: ۲۷۷).

۶-۴ به علامت کشتن

در زمان دستگیری شخص شرور و گنهکاری که بدترین ضربه را به پیکره طرف مقابل وارد کرده بود، می‌گفتند

باید او را به علامت کشت؛ یعنی باید او را به بدترین شکل و زجرآورترین روش از بین برد. سمک این اصطلاح را بارها درباره دشمنان به کار برده است و از تکیه کلام‌های او به شمار می‌رود: «سمک با خود گفت اگر اینها را به علامتی نکشم که جهانیان از کار ایشان عبرت گیرند من نه سمکم» (همان، ۱۳۴۳: ۲۴۵ - ۲۴۶).

در این داستان بدترین و دردناک‌ترین به علامت کشتن‌ها درباره زنی به نام تاج‌دخت است. او چهار زن فرخ‌روز را در یک شب سر می‌برد و پس از اسارت این گونه شکنجه می‌شود: «در بارگاه، زبان تاج‌دخت بپرید... بفرمود تا ناخن دست و پای وی بکنند... چشم‌های او را به کارد برآورد... تا روغن گرم شد، جاروب در روغن می‌زد و بر اندام تاج‌دخت می‌افشاند که او را برهنه کرده بود تا اندام وی آبله برمی‌آورد و می‌ترکید... سرکه و نمک به جای می‌افکند، پس به ناخن‌پیرای گوشت و پوست وی می‌برید و در دهان او می‌نهاد... میل در آتش نهاده بود... همه دندان‌های او بکنند...» (همان، ۱۳۶۹، ج ۵: ۴۸۸ - ۴۸۹).

درباره شخصیت اول داستان، یعنی سمک نیز این اصطلاح به کار رفته است. پس از آنکه سمک، با همه ترفندها و نیرنگ‌هایش، بلاهای زیادی بر سر جام‌شاه و سپاهیان نازل می‌کند، او را دستگیر می‌کنند. هریک از بزرگان عقوبتی را برای او پیشنهاد می‌کنند؛ مانند دست‌بریدن و چشم‌شکافتن...؛ اما جام‌شاه می‌گوید: «این همه عقوبت است؛ اما بهتر از این باید، به علامت‌ها باید کشتن» (همان، ۱۳۶۹، ج ۴: ۹۹) و سمک را نیز مانند تاج‌دخت شکنجه می‌کنند؛ گویا دردناک‌ترین شکنجه در آن دوران استفاده از همین روش زجرآور و بی‌رحمانه بوده است. آنها معتقد بودند فرد بی‌گناه را نباید به علامت کشت و برای مثال فقط باید گردن او را زد که زجر نکشد: «... مردان دخت بفرمود که سیاف را بخوانید تا از بهر دل شروان‌بشن این زن هلاک کند. او را گردن بزیند که به علامت نشاید کردن که گناه‌کار نیست» (همان: ۳۸۷).

۷-۴ در خام‌گرفتن

«نوعی شکنجه که کسی را در پوست تازه ستوران بدوزند تا پوست بر اثر خشک شدن تنگ شود و بر همه اعضا فشار آورد» (ناتل خانلری، ۱۳۶۴: ۱۴۶). سمک این عمل را درباره یک پری به نام یکتاش‌پری انجام می‌دهد. البته به نظر می‌رسد قصد سمک از در خام‌گرفتن پری این است که او را سخت در اسارت خود درآورد، مبادا که فرار کند. در داستان آمده است که این خام را از پوست اسب تهیه می‌کردند: «... خامی اگر داری بیاور و اگر نه اسبی بفرمای کشتن... خامی بیاورد و یکتاش را در خام گرفتند... عالم افروز گفت: ای برادر! او را برگیر و پیش خورشید شاه برو... کاموی گفت ای پهلوان! کار من نیست... عالم افروز گفت آخر این همه راه او را آوردم. در خام نگرفته بود. او را نگاه داشتیم...» (ارجانی، ۱۳۶۹، ج ۵: ۸۸).

۸-۴ نامه در موم و یا حریرگرفتن

وقتی پیکی آشکارا نامه‌ای از مقامی به مقام دیگر، چه در جنگ و یا غیر آن، می‌برد، آن را در حریر می‌گرفتند: «خردسب‌شیدو بفرمود تا آواز دهند که رسولی از خورشیدشاه آمده است... دست در بر قبا کرد و حریری سپید بیرون آورد و نامه در میان حریر پیچیده...» (همان، ۱۳۶۲: ۱۷۶، ۱۷۹)؛ اما زمانی که می‌خواستند نامه‌ای را پنهانی ارسال کنند، نامه‌بر، نه به صورت پیک، بلکه به صورت ناشناس روانه می‌شد و نامه نیز پیچیده در موم بود تا اگر دشمنان در راه از هویت او آگاه شدند، دست‌کم از پیغام باخبر نشوند. در قسمتی از داستان، سمک افزون‌بر اینکه نامه را در موم می‌گیرد، آن را در میان چوبی به شکل عصا می‌نهد و پس از تغییر چهره رهسپار می‌شود (همان، ۱۳۶۹، ج ۴: ۴۰).

۹-۴ چگونگی اثبات دلیری جنگ‌آوران

زمانی که پهلوان دلیری به جنگ تن‌به‌تن می‌رفت، تعداد بسیاری از افراد دشمن را از پا درمی‌آورد؛ اعدادی که راوی

برای کشتگان میدان جنگ به کار می‌برد، بیشتر مشتقات عدد هفت و به ویژه عدد هفده است. گویا راوی به سبب تقدس دیرباز عدد هفت، پی‌درپی از آن استفاده می‌کند. هم‌چنین می‌تواند به این رسم اشاره داشته باشد که یک پهلوان زمانی بی‌همتایی خود را در میدان نبرد اثبات خواهد کرد که حتماً این تعداد افراد را از پا درآورده باشد. عددهای هفت، هفده، بیست و هفت، هفتاد و چهل در این داستان کاربرد بسیاری دارند: «... آهن جگر در میدان بود و مرد می‌افکند؛ تا هفده مرد بیفکند» (همان: ۳۷۶).

۵- آداب و رسوم دربار شاهان در داستان سمک عیار

این بخش از آداب و رسوم داستان سمک در بیشتر متون کهن بیان شده است و خوانندگان با این رسوم آشنایی دارند؛ اما به دو سبب به نظر رسید که ذکر گردد: الف) نشان داده شود این آداب، در این داستان نیز آمده است، ب) در متون دیگر به جزئیات آن اشاره نشده است و گاهی تفاوت‌های اندکی نیز مشاهده می‌شود.

۱-۵ آداب رسولداری

سراسر داستان سمک عیار، جنگ برای معشوقان شاه و شاهزادگان است؛ به همین سبب رسولانی بین هر دو گروه ستیزه‌جو برای رساندن پیغام، پیوسته در رفت‌وآمد هستند. آداب و رسوم پذیرش این رسولان و به‌اصطلاح رسولداری، یکی از محوری‌ترین آدابی است که پیوسته در این روایت مشاهده می‌شود. زمانی که سولی پیغامی را می‌آورد، قبل از اینکه پیغام گزارده شود، از او پذیرایی می‌کردند؛ بزم می‌گستراندند بی‌درنگ شراب‌داران، جلاب می‌آوردند. سپس با میوه پذیرایی می‌کردند و بعد از آن خوان می‌نهادند. پس از آن، فراشان، طشت و آبدستان می‌آوردند و مجلس بزم و شادی آغاز می‌شد؛ مطربان آواز می‌خواندند و ساقیان نیز شراب می‌دادند؛ گویا طشت و آبدستان و آوردن میوه همیشه مرسوم نبوده است. البته این رسم تنها در میان درباریان نبوده است؛ بلکه در بین طبقه فروتر مانند سرکردگان گروه‌های مختلف نیز وجود داشته است؛ برای مثال غورکوهی یکی از سرکردگان جوانمردان و نه عیاران در این داستان است که راوی، مجلس بزم او را این‌گونه توصیف می‌کند: «... غور پیاده گشت و بازوی غاطوش بگرفت... درحال شراب‌داران جلاب بیاوردند و دردادند... و میوه آوردند و بخوردند و خوانسالاران خوان بگسترند چون فارغ شدند فراشان بیامدند و طشت و آبدستان آوردند و دست‌ها بشستند و مجلس بزم بیاراستند و مطربان آواز به سماع برآوردند و ساقیان شراب دردادند» (همان، ۱۳۶۷: ۲۸).

به سبب اینکه از آغاز تا پایان در جنگ به سر می‌بردند، این پیک‌ها پیوسته در رفت‌وآمد بودند و این مجلس‌ها پی‌درپی برگزار می‌شد. البته بیان مکرر این رسم در این روایت، به یک تکرار خسته‌کننده تبدیل شده است. گویا از قدیم رسم شراب خوردن بعد از غذا، در میان عامه مردم مرسوم بوده است: «... چون فارغ شدند شراب آوردند. در قاعده ما تقدم چنان بود هر کسی زن و مرد، توانگر و درویش، پادشاه و رعیت که چون از نان خوردن فارغ شدند، شراب آوردندی و به شراب خوردن مشغول شدند و آن قاعده قدیم بود ایشان را» (همان، ۱۳۶۹، ج ۵: ۴۳۴).

رسول پس از پایان یافتن آداب بزم شاهانه، نامه را می‌بوسید و آن را در گوشه و یا پیش تخت شاه می‌نهاد. شاه برای احترام به پیغام‌دهنده، نامه را برمی‌داشت و به دست وزیری می‌داد تا بخواند، خود شاه نامه را نمی‌خواند: «... پس مهر و برخاست، نامه ببوسید و پیش تخت بنهاد. طوطی شاه نامه برداشت و مهر آن برگرفت و به دست وزیر داد...» (همان، ۱۳۶۳: ۲۰۲). به نظر می‌رسد که نامه‌خواندن شاه با مقام او سازگار نبوده است. خانلری بیان می‌کند که این

کار شاه یا به این سبب است که او سواد نداشته است و یا به آن تظاهر می‌کند. البته در همین روایت می‌خوانیم که خواندن و نوشتن یکی از فنونی است که شاهان در کودکی می‌آموختند و افتخار آنان به شمار می‌رفت. راوی زمان کودکی خورشیدشاه را چنین توصیف می‌کند: «به علم و دانش به جایی برسد که از چهار ادیب هنر آموخت و خط نوشتن و دفترها خواندن...» (همان، ۱۳۶۲: ۵). در همین داستان می‌خوانیم که سمک نامه‌نگاری و ترسل را به خوبی می‌دانسته است (همان، ۱۳۴۳: ۴۸)؛ حتی دختر بزرگان نوشتن می‌دانستند (همان، ۱۳۶۷: ۸۷)؛ پس چگونه ممکن است شاهی نوشتن نداند؟ به‌ویژه آنکه انواع مهارت‌ها و فنون را در کودکی فرامی‌گرفته است.

۲-۵ از دیگر آداب رسولی

۲-۵-۱ نگاه‌داشتن رسولان و ایستادن در هنگام خواندن نامه شاه

پیغام رسولان یا به زبان (شفاهی) و یا به صورت نامه (مکتوب) بوده است. در قسمتی از داستان، وقتی خردسب‌شیدو، از پهلوانان خورشیدشاه، به رسولی نزد ارمنشاه می‌رود به ارمن می‌گوید: ما رسم نداریم زمانی که نامه شاه ما را می‌خوانند بنشینیم و ارمنشاه در ادامه به او می‌گوید رسم ما بر این است که یک هفته رسول را نگه داریم تا به‌دقت به کارها بنگریم و اگر خواستیم پاسخ دهیم: «... ارمنشاه گفت نامه بیاور و عرض کن و اگر به زبان پیغام داری بگوی... ارمنشاه گفت بنشین. خردسب‌شیدو گفت ای شاه، عادت نباشد که چون نامه شاه ما خوانند بنشینیم... ارمنشاه گفت ای پهلوان! ما را عادت چنان است که رسولی که بیاورد تا کار وی نیکو بنگریم...» (همان، ۱۳۶۲: ۱۷۹ - ۱۸۰).

در سوی دیگر جنگ، رسم مرزبان‌شاه این بود که رسول را روز سوم روانه می‌کردند (همان، ۱۳۶۷: ۳۷۰ - ۳۷۱). البته پیک‌ها گاهی نیز بی‌احترامی می‌کردند و طرف مقابل را به چیزی نمی‌گرفتند و اصول رسولان مانند سلام کردن، احترام گذاشتن و شراب خوردن را به‌جا نمی‌آوردند: «... سیه‌میل بر در بارگاه پیاده گشت. در بارگاه شد. خدمت نکرد و سلام نگفت. بر جایگاه که خواست بنشست، هیچ رسم و قاعده خدمت کردن به‌جای نیاورد» (همان، ۱۳۶۹: ۵: ۴۹۴).

۲-۵-۲ خلعت‌دادن

مطالب بسیاری در این روایت و یا داستان‌های عامیانه دیگر درباره خلعت‌دادن شاهان و بزرگان به زیردستان بیان شده است که در این مقاله نیازی به شرح آنها نیست؛ زیرا تکرار سخن دیگران است (ر.ک. میرباقری‌فرد، ۱۳۸۸: ۲۰۷ - ۲۲۴)؛ اما باید به چند نکته اشاره کرد:

الف) زمانی که خبری برای شاه بسیار شادی‌بخش بود و این خوشحالی از حدّ می‌گذشت، لباس‌های فاخر خود را به نخستین کسی می‌داد که این خبر را آورده بود: «شاه چون بشنید که مه‌پری نجات یافت و قلعه‌گشادند خرم شد و هرچه پوشیده داشت از قبا و کلاه همه نیال را بخشید...» (ارجانی، ۱۳۴۳: ۲۳).

ب) خلعت‌دادن در همه دوره‌ها در بارگاه شاهان معمول بوده است. رسولان از کسانی هستند که شاه در این داستان به آنها خلعت می‌دهد. این اصل حتی زمانی که شاه رسول را عتاب می‌کند و پیغامی از سر خشم می‌دهد نیز جاری است: «... آنچه پاداش شما باشد می‌کنم اگرچه همه عقوبت جهان بدین پاداش نباشد... این بگفت [و] جاشوش را خلعت دادند و بازگشت» (همان، ۱۳۶۹: ۴: ۲۱۰).

ج) مزدگانه‌بردن: زمانی که اتفاق خوب و نیکی روی می‌داد، نخستین رساننده این خبر به شاه، چیزی دریافت می‌کرد. در واقع مزدگانه خبر خوبی بود که در برابر آن هدیه‌ای دریافت می‌شد: «... گفت فرخ‌روز از بند نجات یافت. کاوه خرم

شد. سپاه را گفت هم این جایگاه می‌باشید که من مزدگانه به شاه برم. ابرک گفت ای پهلوان! ما را جدایی نیست؛ اما من به چه کار آمده‌ام این همه راه [را]؟ ازبهر آنکه تو مزدگانه بری؟» (همان: ۳۴۹).

۳-۵ جامه‌ مظالم پوشیدن شاهان

این اصطلاح در بیشتر متون زمانی به کار می‌رود که به فردی از مردم عامه ظلم شود و او برای دادخواهی، با پوشیدن این جامه، نزد پادشاه رود تا حاکم داد او را بگیرد؛ اما در این داستان مرزبان‌شاه جامه‌ مظالم می‌پوشد و اعتراض خود را به ارمنشاه و گورخان اعلام می‌کند؛ زیرا آنان قصد دارند از پادشاه هند کمک گیرند. گویا این مراسم آداب خاصی نزد شاهان داشته است. شاه پس از پوشیدن جامه‌ مظالم، در میان چهار بالش می‌نشسته است. غلامان، حاجبان، سرهنگان، جلادان و... به شیوه خاصی می‌ایستادند؛ نطع می‌افکنند، ریگ می‌ریختند و روغن جوشان و استر و گاز و طشت و تازیانه و چوب می‌گذاشتند و عقابینی را در زمین فرومی‌کردند و روی‌ها را درهم می‌کشیدند و سپاهیان به مسافت طولانی می‌ایستادند (همان، ۱۳۶۳: ۴۱ - ۴۲). نکته‌ای که از این داستان درباره ظاهر و شکل جلادان می‌توان دریافت این است که آنان سیاه بودند؛ جامه‌های سرخ می‌پوشیدند و عصابه‌ای، دستار سر، به همان رنگ بر سر می‌بستند: «... و سیاهان هریکی چند نخلی، جامه‌های سرخ پوشیده و عصابه‌های لالی بر پیشانی بسته و سازها بر بسته و نطع افکنده و...» (همان: ۴۱) و (همان، ۱۳۴۳: ۳۲۵).

۴-۵ آداب اسارت در پیشگاه شاهان

الف) بردن اسیر با بند نزد شاه مرسوم نبوده است؛ حتی اگر آن اسیر، دشمن شاه بود. زمانی که عاملان قاطوس و جام‌شاه، خورشیدشاه را اسیر می‌کنند، قاطوس فرمان می‌دهد که او را با بند نزد وی آورند؛ اما گوراب، پدر مردان‌دخت، چنین می‌گوید: «(مردان‌دخت) گفت: شاه می‌گوید که خورشید شاه همچنان با بند در صندوق پیش من آورید. گوراب بانگ بر دختر زد. گفت می‌دانی که چه می‌گویی و چه می‌کنی؟... تو می‌دانی که نیک نبود که دزدان و خونیان بسته پیش پادشاهان برند. خورشید شاه پادشاه هفت اقلیم است...» (همان، ۱۳۶۹، ج ۴: ۴۱۰).

ب) گاه شاه فرمان می‌داد زیر تخت خود و یا یکی از فرماندهان چاهی بکنند و اسیر را در آن چاه پنهان کنند. این شیوه برای اسیران بسیار مهمی بود که پادشاه به هیچ‌وجه نمی‌خواست آنان را از دست دهد و یا کسی رهایشان کند: «... شاه بفرمود تا او را بند برنهادند و به دست رویین سپردند. رویین او را به خیمه آورد و در زیر تخت چاهی بفرمود تا بکنند و روز افزون [را] در آن چاه کرد» (همان: ۲۱۶).

۵-۵ انگشتری و تیرامان بردن

همه شاهان و صاحبان قدرت این رسم را داشتند و در زمان سمک نیز وجود داشته است. زمانی که فردی به مأموریت و یا جاسوسی در محدوده سپاه، شهر و یا کشور فرستاده می‌شد، صاحبان قدرت به او انگشتری و یا تیر امان می‌دادند و یا خود آن فرد آن را درخواست می‌کرد: «... غور بفرمود تا او را تیری دادند. کیکان تیر به دست گرفت و روی به راه نهاد. لشکر غور چون تیر می‌دیدند خدمت می‌کردند تا از در، بیرون آید» (همان، ۱۳۴۳: ۲۵۶) و (همان، ۱۳۶۳: ۲۶۰).

۶-۵ به دستارچه بردن

این لفظ در این داستان به معنی هدیه و پیشکش، آن هم از نوع انسانی است. وقتی اسیرکردن یک شخص برای شاه بسیار ارزشمند بود و یکی از زیردستان شاه، او را اسیر می‌کرد، می‌گفتند او را به دستارچه می‌برند: «ابریک گفت:

ای ملکه! بی دستارچه‌ای پیش فرخ‌روز نشاید رفتن... شروان دخت گفت: چه کنیم؟ دستارچه از چه می‌باید؟ کرا بریم؟...» (همان، ۱۳۶۹، ج ۵: ۳۵۲).

۷-۵ حلقه در گوش کردن

این اصطلاح در بیشتر متون قدیم کاربرد داشته است و به معنای مطیع شدن است. به بیان دیگر برای بندگی نزد شاهان حلقه در گوش می‌کردند. این اصطلاح در این روایت نیز آمده است؛ البته با این تفاوت که در قسمتی از داستان، چگونگی و شیوه عملی آن به تصویر کشیده شده است و بر این مسئله تأکید می‌شود که افراد خود خواستار حلقه بندگی بوده‌اند: «... ما تشریف حلقه بندگی می‌خواهیم که در گوش ما کنی تا نشان بندگی بر ما باشد و فخر کنیم... فرخ‌روز گفت: این معنی دانستم اما به مال برآوردم؛ چون شما را دل با من است حاجت به هیچ نیست. ایشان گفتند: چنین باید تا کسانی که در میدان ما را نگرند بدان حلقه در گوش ما بدانند. فرخ‌روز گفت: شما دانید دو حلقه از زر بخواست. عالم افروز (سمک) کارد برآورد. در گوش ایشان سوراخ کرد و حلقه در گوش ایشان افکند» (همان، ۱۳۶۹، ج ۴: ۱۳ - ۱۴).

۸-۵ دست و بوسه بر رکاب زدن

کاربرد هر دو اصطلاح هنگام رویارویی با شاه و بزرگان و یا استقبال شاه از بزرگان و برای احترام صورت می‌گرفته است. زمانی که شاه به استقبال صاحب قدرتی می‌رفت، آن بزرگ به رکاب شاه بوسه می‌زد و یا رکاب را می‌گرفت؛ مسافتی پیاده در جوار شاه می‌رفت و تا زمانی که شاه دستور نمی‌داد او حق سوارشدن نداشت: «... چون نزدیک رسیدند کوه‌تن پیاده گشت. در رکاب شاه بوسه داد. پاره‌ای در رکاب پیاده برفت تا خورشیدشاه فرمود و کوه‌تن سوار گشت» (همان، ۱۳۶۳: ۱۶۱).

۹-۵ جرعه بر کسی ریختن

برای خوار داشت و بی‌احترامی اسیر، ته مانده شراب را بر او می‌ریختند. این رسم تنها ویژه دربار شاه نبود و گویا رسمی معمول بوده است: «... چون دبور قدح شراب بازخورد، جرعه بر وی می‌ریخت. شاهان گفت: ای دبور پهلوان، چنان نیستم که جرعه بر من ریزی. مردان چنین نکنند» (همان، ۱۳۶۷: ۶۰).

۱۰-۵ آشنایی پادشاهان با آلات موسیقی

در آغاز داستان، هنگامی که خورشیدشاه به چهارده سالگی می‌رسد از پدر می‌خواهد که شیوه نواختن آلات موسیقی را به او بیاموزانند. خواننده از محتوای کلام متوجه می‌شود که گویا یاد دادن موسیقی به شاهزادگان مرسوم نبوده است و عملی پایین‌تر از مقام آنان به شمار می‌آمده است؛ اما با اطمینان می‌توان گفت مخالف با عقایدشان نبوده است؛ زیرا زمانی که خورشیدشاه به چهار سالگی می‌رسد، مرزبان‌شاه معلمان و ادیبانی را برای تربیت و آموختن دانش به او در خدمت می‌گیرد. سپس استادانی را فرامی‌خواند تا انواع فنون میدان‌داری را به او بیاموزانند. خورشیدشاه در چهارده سالگی از پدر می‌خواهد تا علم موسیقی را فراگیرد و مرزبان‌شاه به او اجازه می‌دهد؛ زیرا خورشیدشاه تنها فرزند اوست و مرزبان‌شاه بسیار به او علاقه‌مند است: «چون شاهزاده در همه علم استاد گشت او را هوس سازهای مطربی افتاد که بیاموزد، چون چنگ و دف و رباب و... پس از پدر دستوری خواست... مرزبان‌شاه از بهر آنکه او را دوست داشتی که جز وی فرزند نداشت... خواست تا او دل‌شکسته نشود، گفت: جان پدر تو دانی، هرچه خواهی آموز...» (همان، ۱۳۶۲: ۶).

۶- نتیجه‌گیری

رمان سمک عیار یکی از قدیمی‌ترین و ارزشمندترین منابع ادب عامیانه فارسی است. این اثر در شناساندن آداب و رسوم مبهم گذشتگان بسیار مفید است و در واقع کامل‌کننده تاریخ است. درباره رسوم کلی این داستان مطالب بسیاری نوشته شده است؛ به همین سبب در این مقاله سعی شد به جزئیات و نحوه کاربرد رسوم توجه شود که تاکنون به دقت مطالعه نشده بود تا شاید بخشی هرچند کوچک از آداب و رسوم قدما در زمینه‌های گوناگون آشکار گردد. این روایت، داستان عیارها، نحوه عیاری‌ها و ارتباط این عیاران با دربار پادشاهان در رساندن شاهان به اهدافشان است. در این داستان به دو گروه عیاران و پادشاهان بیشتر توجه می‌شود؛ به همین سبب در دامنه گسترده‌تری به آداب آنان پرداخته شده است.

در این پژوهش برخی از آداب رزم پادشاهان بررسی شده است. از جمله: آداب پذیرفتن رسول و رسوم نامه‌رسانی پیغام‌بران، نحوه خلعت‌دادن، چگونگی جامه‌مظالم پوشیدن شاهان، آداب بردن اسرا، رسم انگشتی و تیر امان، مزدگانه و دستارچه‌بردن، نحوه عملی حلقه در گوش کردن در برابر پادشاهان، دست و بوسه بر رکاب شاهان زدن، جرعه بر کسی ریختن، ارتباط شاهان با آلات موسیقی، کاربرد چهار نوع کوس و طبل در هنگام جنگ و زمان استفاده از آنها، ترتیب استفاده از آلات رزم و توافق در زمان جنگ، آداب تیراندازی، لباس پهلوانان، شرح اصطلاح و رسم به‌علامت‌کشتن، درخام‌گرفتن، نامه در موم و یا در حریر گرفتن، کاربرد اعداد در جنگ. در پایان نیز نکاتی در آداب عیاری بیان شد؛ مانند: رسم به شادی خوردن و برادری و خواهری عیاران، آلات مرسوم عیاران، زینهارداری، شب‌روی و نقم‌بریدن آنان، آداب در زدن عیاران، چگونگی جابه‌جا کردن دشمنان و روش کشتن آنان.

منابع

- ۱- الارجانی، فرامرز بن خداداد (۱۳۶۲). سمک عیار، ج ۱، مجلد ۱، با مقدمه و تصحیح پرویز ناتل خانلری، تهران: آگاه، چاپ پنجم.
- ۲- ----- (۱۳۴۳). سمک عیار، ج ۱، مجلد ۲، با مقدمه و تصحیح پرویز ناتل خانلری، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۳- ----- (۱۳۶۷). سمک عیار، ج ۲، با مقدمه و تصحیح پرویز ناتل خانلری، تهران: آگاه، چاپ چهارم.
- ۴- ----- (۱۳۶۳). سمک عیار، ج ۳، با مقدمه و تصحیح پرویز ناتل خانلری، تهران: آگاه، چاپ دوم.
- ۵- ----- (۱۳۶۹). سمک عیار، ج ۴، با مقدمه و تصحیح پرویز ناتل خانلری، تهران: آگاه، چاپ سوم.
- ۶- ----- (۱۳۶۹). سمک عیار، ج ۵، با مقدمه و تصحیح پرویز ناتل خانلری، تهران: آگاه، چاپ سوم.
- ۷- بهار، مهرداد (۱۳۷۳). جستاری چند در فرهنگ ایران، تهران: فکر روز.
- ۸- بیهقی، حسین‌علی (۱۳۶۷). پژوهش و بررسی فرهنگ عامیانه ایران، مشهد: اداره موزه‌های آستان قدس رضوی، چاپ دوم.
- ۹- بیغمی، محمد بن احمد (۱۳۳۹-۱۳۴۱). داراب‌نامه، با مقدمه و تصحیح و تعلیقات ذبیح‌الله صفا، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۱۰- حکیم، منوچهرخان (۱۳۸۴). اسکندرنامه (بخش ختا)، به کوشش علیرضا ذکاوتی فراگزلو، میراث مکتوب.

- ۱۱- دلدار بناب، میرحسین (۱۳۸۴). *عیاران در تاریخ ایران*، تبریز: احرار.
- ۱۲- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). *لغت نامه*، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ دوم از دوره جدید.
- ۱۳- صیرفی، هایده (۱۳۸۸). «نان و نمک خوردن (گفتاری پیرامون نان و نمک خوردن سوگندخوردن در آیین عیاری)»، *آموزش تربیت بدنی*، شماره ۳۰، ۱۱-۱۳.
- ۱۴- گرجی، منصوره (۱۳۹۱). «آداب بزم و رزم در سمک عیار»، *رشد آموزش زبان و ادب فارسی*، تابستان، ۲۶ - ۳۰.
- ۱۵- محجوب، محمدجعفر (۱۳۸۷). *ادبیات عامیانه ایران*، ج ۱ و ۲، به کوشش حسن ذوالفقاری، تهران: چشمه، چاپ چهارم.
- ۱۶- میرباقری فرد، علی اصغر و دیگران (۱۳۸۸). «آداب و رسوم دربار شاهان در داستان سمک عیار»، *نامه انجمن*، شماره ۳۳ و ۳۴، ۲۰۸ - ۲۲۴.
- ۱۷- ناتل خانلری، پرویز (۱۳۶۴). *شهر سمک*، تهران: آگاه.